

کشاکش بر سر زبان بهشت

آذرتاش آذرنوش^۱

چکیده

از میانه سده سوم ق، زبان فارسی رو به شکوفایی و پویایی نهاد و نوعی رسمیت یافت. اما این زبان، در مسیر تکامل خود بر سنگلاخی ناهنجار که در هر گوشه آن لغزشگاهی نهان بود گذر می‌کرد و پیوسته با موانع سیاسی و اجتماعی و دینی سهمگینی در ستیز بود. به گمان ما سهمگین‌ترین خطر برای فارسی، از جانب دانشمندانی - تقریباً همیشه ایرانی - پدید آمده بود که به زبان عربی عشق می‌ورزیدند و میل داشتند آنرا در سراسر ایران، زبان فراگیر سازند؛ هر چه فارسی پویاتر می‌شد، دلنگرانی این دانشمندان نیز فزونی می‌یافت. مبارزه این گروه با زبان فارسی در زمینه‌های گوناگون جلوه گر شده است. ما در این گفتار به یکی از مهمترین این زمینه‌ها که همانا حوزه احادیث و روایات است پرداخته‌ایم: فارسی ستیزان، تعدادی حدیث و روایت نقل کرده‌اند که در آنها فارسی خوار و ذلیل و شایسته دوزخیان پنداشته شده است، در مقابل، فارسی دوستان، احادیث و روایاتی متضاد نقل کرده‌اند که در آنها فارسی، زبانی خجسته و بلکه بهشتی تلقی شده است. مقاله ما مجموعه این روایات را دربردارد.

کلید واژه‌ها زبان فارسی، فارسی و حدیث، تاریخ زبان عربی و فارسی، کشاکش میان دو زبان.

طرح مسأله

درباره ایرانیان و زبان فارسی، تعدادی روایت به دست رسیده است که مایه اصلی آنها، نوعی ارزش‌گزاری است. در این روایات که گاه در قالب حدیث نبوی عرضه شده‌اند و

۱. استاد دانشکده الهیات دانشگاه تهران

گاه به صورت گفتار بزرگان دینی و سیاسی و ادبی، بیشتر، ایرانیان را ارج نهاده‌اند و بر ارزشهای اخلاقی‌شان پافشاری کرده‌اند. اما درباره زبان ایشان، چنین نیست: فارسی غالباً در معرض حملات سخت قرار گرفته و گاه برای فروکوفتن آن، از ابزارهای دین استفاده شده است. در مقابل این دسته از روایات، اخبار دیگری گزارش شده است که در آنها، فارسی را برکشیده‌اند و به بهانه‌هایی گوناگون و گاه غریب، خواسته‌اند آن را هم‌مطراز عربی قرار دهند.

ارزش علمی این روایات روشن نیست؛ هم شکل ظاهری آنها و هم فضاهایی که در آنها عرضه شده‌اند، پژوهشگر را دچار سرگردانی می‌کند: آیا ممکن است که حضرت پیامبر(ص)، در موقعیتی که اینک برای ما مبهم است، درباره زبان دری و خوزی و بخارایی (= سغدی) اظهار نظر کند؟ در آن روزگار مردمان حجاز کوچکترین اطلاعی از زبان خوزی و سغدی نداشتند؛ پس حدیث نبوی به چه کار ایشان می‌آید؟ سپس آیا ممکن است پیامبر اسلام(ص)، پس از فروکوفتن این زبانها، دوباره در موقعیت دیگر، فارسی را ارجمند سازد؟

من فرض را بر آن نهاده‌ام که همه یا بیشتر این احادیث و روایات ساختگی‌اند، پیداست که این نظر باید به یاری پژوهش‌های حدیث‌شناسی جدید و درایة الحدیث و تحقیقات دیگری از این نوع مستند گردد. ما این کار را به زمان دیگری وامی‌نهیم و اینک، تنها براساس فضاهای عمومی این فرض را اساس کار قرار می‌دهیم. از قضا جعلی بودن آن احادیث و روایات خود در زمینه پژوهش‌های زبانشناختی - جامعه‌شناختی، اهمیت بسیار می‌یابد، زیرا انگیزه جعل آنها چیزی جز کشاکش‌های زبانی در درون جامعه ایران نمی‌تواند بود.

ما انگیزه جعل را بدین گونه توجیه می‌کنیم:

در آغاز اسلام، نزدیک به ۲۵۰ سال، سخنی درباره زبان فارسی نوشتاری به میان نمی‌آمد، در عوض طی این دوران، زبان رسمی و دولتی سراسر ایران، از خلیج فارس گرفته تا ماوآء النهر، زبان عربی بود و انبوه عظیمی از ایرانیان در این زبان مهارت تمام یافتند و به یمن آن، مقامات دیوانی بسیار مهم به چنگ آوردند. زبان عربی که بسی استوار و ارجمند و زبان دین و دانش بود، چون پوششی غلیظ سراسر جوامع ایرانی را

پوشیده بود، از سوی دیگر زبان فارسی که زبان واقعی توده‌های عظیم مردم بود، اندک اندک شخصیت می‌یافت و پویا می‌شد. احتمالاً چندین کتاب و رساله به این زبان - و به خط عربی - تدوین شده بود. ضرورت ایجاد می‌کرد که بسیاری از موعظه‌ها و تفسیرها و مباحثات دینی به فارسی باشد تا تبلیغ دین عملی گردد؛ برخی از انواع علم که با زندگی روزمره مردم پیوند داشت (مانند پزشکی و اخترشناسی) ناچار به زبان مردم برگردانده می‌شد. سرانجام فارسی توانست به گونه‌ای رسمی‌تر، به درجه کتابت ارتقاء یابد. در اواخر سده ۳ و آغاز سده ۴، انبوهی شعر و نثر به این زبان پدید آمد.

عربی‌گرایان ایران این وضعیت را نمی‌پسندیدند. ایشان میل داشتند در قلمرو اسلام، زبان قرآن، یگانه زبان باشد، زیرا اینک انبوهی کتاب در همه زمینه‌ها تدوین شده که از شمال آفریقا گرفته تا مرزهای هندوستان قابل فهم‌اند. عربی که از قرآن کریم نوعی تقدس کسب کرده، می‌تواند به جوامع بسیار گوناگون اسلامی نوعی وحدت بخشد. تا این زبان هست و همه در آن زبردست شده‌اند چه نیاز که به فارسی نوپا روی آورند؟

فارسی‌گرایان با آن که نظر رقیبان خود را می‌پذیرند بر این نکته پا می‌فشارند که عربی، در هر حال به حوزه ادیبان و دانشمندان منحصر است و نمی‌توان توده‌های عظیم و بسیار پراکنده فارسی زبان را به آموختن عربی وادار کرد. علاوه بر آن، فارسی، اینک جامعه اسلامی به تن کرده و دیگر از بیان مفاهیم دینی و علمی عاجز نیست.^۱

این دو دیدگاه متضاد، فارسی‌گرایان و عربی‌گرایان را به آنجا کشانید که برای دفاع از خود و فروکوفتن نظر مخالف، به جعل روایات گوناگون دست زنند و آنها را به بزرگان دین نسبت دهند. ما اینک می‌کوشیم مجموعه روایاتی را که در این باره گرد آورده‌ایم، عرضه کنیم و در صورت نیاز به تجزیه و تحلیل آنها پردازیم.

محتوای این احادیث و روایات را می‌توان در ۴ موضوع منحصر کرد: نخست زبان عربی ست که همگان پیوسته بر آن ارج نهاده‌اند؛ از تازی و فارسی هیچکس نیست که با آن ستیز کرده باشد یا حتی به چشم تعظیم در آن ننگریسته باشد. روایات در این باره بیشمار است و ذکر آنها بی‌فایده؛ دوم احادیث نسبتاً متعددی است در بزرگداشت

۱. من در کتاب چالش میان عربی و فارسی (زیر چاپ) این موضوع را به تفصیل تمام بررسی کرده‌ام.

ایرانیان؛ سوم احادیثی است که زبان فارسی را به شدت فرو می‌کوبد؛ و سرانجام احادیثی است که زبان فارسی را ارج می‌نهد.

ما نخست به روایات دسته دوم اشارتی می‌کنیم و سپس مهمترین احادیث دسته‌های سوم و چهارم می‌آوریم.

۲- احادیثی که در بزرگداشت ایرانیان نقل کرده‌اند، یا همگانی اند و همه ایرانیان را در بر می‌گیرند، یا محلی که تنها به یک شهر و حومه آن می‌پردازند. نقطه مرکزی احادیث عام، همانا سلمان فارسی است که در حقیقت سخنان ارجمندی بر زبان پیامبر (ص) جاری شده و خود او نیز چند جمله به فارسی گفته است. اما آن حدیثی که همه جا تکرار شده و بسیاری از دانشمندان درستی آن را تأیید می‌کنند، همانا حدیث «خوشه پروین» است. ابوهریره روایت می‌کند که چون سوره جمعه نازل شد، یاران پیامبر (ص) از او پرسیدند: مراد از «آخرین» در آن (آیه ۳) کیست؟ حضرت دست بر زانوی سلمان نهاد و گفت: اگر علم (یا: دین، یا: ایمان در روایات دیگر) در پروین باشد مردانی از فارس بدان دست خواهند یافت (ابونعیم، ۷-۲/۱، فارسی، ۱۱۴-۱۲۵). این حدیث، به دهها گونه و در دهها فضای متفاوت نقل شده که همه آنها را می‌توان در اخبار اصفهان ابونعیم بازیافت. یکی از گونه‌های حدیث را حسین آوی (محاسن اصفهان، ترجمه فارسی قرن ۸ق، ۷۰) چنین ترجمه کرده است: «اگر ایمان را بر طاق ثریا تعلیق زنند، مردانی از فارس از رواق ثری فراگیرند.»

این حدیث و نظائر آن پیوسته، حتی در زمان ما، مورد استفاده نویسندگان تاریخ ادبیات و تاریخ فرهنگ اسلامی ست: مثلاً سلطانی برای اثبات والائی مقام ایرانیان نزد حضرت پیامبر (ص) به تفصیل از آن بهره برداری کرده است (فرهنگ و مردم ایران، ۳۲۳ به بعد).

احادیثی که به شهرهای ایران مربوطاند نیز بسیار متعدد و بدون تردید همه جعلی‌اند. اگر ابونعیم و مافروخی (محاسن اصفهان) اصفهانی بودن سلمان را بهانه ساخته حدیث معروف خوشه پروین را به خود بسته‌اند، نرشخی روایاتی غریب درباره خراسان و شهر خود بخارا آورده. سه شهر خراسان یک پارچه بهشتی‌اند و صف شهیدان آنها اگر کنار هم خسبند، ده روز راه از چپ و راست و پس و پیش خواهد بود. نام

عربی بخارا، فاخره است و جبرئیل به پیامبر(ص) می آموزد که چون به بسیاری شهید فخر می کند، فاخره نام یافته (تاریخ بخارا، ۳۱-۳۲)؛ نیز دعای حضرت رسول در حق بخارا). شهر نسبتاً کوچکتر قزوین، از نظر حدیث و خبر، بسیار توانگر است: عبدالکریم رافعی در سده ۷ ق.، هفت کتاب در اختیار داشته که به فضائل قزوین پرداخته بوده اند. وی موضوع فضیلت قزوین را که در این کتابها بسیار مفصل بوده، مختصر کرده در دو دسته «اخبار و آثار» آورده است: اخبار که عمدتاً احادیث نبوی است ۱۶ صفحه و آثار، حدود ۶ صفحه را پوشانده است (۱/۱۱-۳۳). یکی از آن احادیث را برای نمونه می آوریم:

«اگر خداوند سوگند نخورده و عهد نکرده بود که پس از من پیامبری مبعوث نکند، هر آینه از قزوین هزار پیامبر مبعوث می کرد» (۱/۱۵).

تنها نکته ای که در این کتابها نظر را جلب می کند، آن است که مؤلفان خواسته اند به هر بهانه که شده، به شهر خویش مشروعیت اسلامی ببخشند.

۳- دلنگرانی عربی دوستان در روایت های نوع سوم به خوبی آشکار است: باید فارسی را با کشنده ترین حربه فرو کوفت و فضیلت مسلمانی را از او گرفت تا در برابر زبان قرآن و زبان علم و ادب عرض اندام نکند و مانعی بر سر راه عربی نگردد. شدیدترین حمله در روایتی جلوه می کند که باز از ابوهریره نقل شده: «ناخوشترین سخن نزدیک خداوند، فارسی است زبان شیطان، زبان خوزی ست و زبان آتش نشینان، زبان بخارایی ست و زبان بهشتیان عربی ست»^۱.

دورترین نشانی که از این حدیث کوبنده یافته ایم از قرن ۴ ق است که در *المجروحین* ابوحاتم محمد بستنی (د ۳۵۴ ق) آمده است (۱/۱۲۹)، اما او بی درنگ می افزاید: «این حدیث جعلی است و در کلام پیامبر خدا(ص) هیچ ریشه ای ندارد». حدود ۳۰ سال پس از او، مقدسی همان را بی آنکه به جعلی بودنش اشاره کند در *احسن التقاسیم* (ص ۴۱۸) آورده است. در قرن ۵ ق، شیرویه دیلمی (د ۵۰۹ ق) آن را از قول عبدالله بن عمر نقل کرده است (*الفردوس بمأثور الخطاب*، ۱/۳۶۸). در قرن ۸ ق، ذهبی چند بار بر جعلی

۱. ابغض الکلام الی الله الفارسیة، و کلام الشیطان الخوزیة، و کلام اهل النار البخاریة و کلام اهل الجنة العربیة.

بودن آن تأکید کرده است (الکشف، ۱/۶۹؛ الاحادیث، ۲۴). در کتاب دوم ذهبی، بخش دوم حدیث آمده و نام کامل کتاب او، سستی حدیث را روشن می‌کند: «احادیث برگزیده از مجموعه احادیث جعلی جوزقانی و ابن جوزی» (قس: ذهبی، میزان الاعتدال، ۱/۳۸۸). از این سند قرن چهارمی، روایت و شکل کهنتری از نیمه اول قرن ۳ ق در دست داریم که در المصنف ابوبکر عبدالله بن محمد بن ابی شیبه (د ۲۳۵ق) آمده است. وی نخست می‌گوید: «هنگامی که (اهل حدیث) گردهم جمع می‌شدند دوست نداشتند که کسی حدیث نیکوی خود را به زبان فارسی نقل کند». نیز پسر سعد بن ابی وقاص چون شنید که گروهی به فارسی سخن می‌گویند، گفت: «چه شده است که این مجوسان پس از آیین حنیف به خود اجازه فارسی‌گویی داده‌اند؟» (۵/۲۹۹). روایت سوم این مؤلف مشهورتر است: از قول عمر آورده است که: «هر کس به فارسی سخن بگوید، زبانش تباه گردد و چون زبانش تباه گردید، مردانگی از وی برود». نکته جالب توجه آنکه همین روایت را تفلیسی در قانون ادب خود که فرهنگی عربی - فارسی است نقل کرده گوید: «پیامبر (ص) فرمود: هر کس به فارسی سخن گوید زبانش عیناک شود و مردانگی اش برود... و این نهی است از فارسی آموختن. در اخبار فردوس آمده است که پیامبر (ص) فرمود: عربی بیاموزید و فارسی نیاموزید. هر کس فارسی آموزد، دلش سخت و زبانش تباه گردد (قانون ادب، ۲۰، ترجمه فارسی روایات از ماست).

در یکی از روایات مربوط به مغیره بن شعبه، آنجا که وی میان عمرو هرمرزان ترجمانی می‌کند (طبری، ۲/۶۹۷)، همین عبارات با اندکی تفاوت آشکار می‌شود: عمر که می‌بیند مغیره فارسی خوب نمی‌داند، به او می‌گوید: «هر کس از شما فارسی را نیک بیاموزد، زبانش عیناک می‌گردد، و چون عیناک شد، نازک (?) می‌گردد. از فارسی پرهیزید که موجب تباهی اعراب است»^۱ (الاكتفاء بما تضمنه من مغازی رسول الله، ۴/۳۲۵، سی ۵، سیره).

از این دست روایات چند نمونه دیگر نیز می‌شناسیم. یکی از کهنترین آنها، روایت حاکم نیشابوری (د ۴۰۵ق) است که می‌گوید: «حضرت پیامبر (ص) دوست نداشت که

۱. ما احسنها احدکم الا خب. و لا خب الا دق. ایاکم فانها تنقض الاعراب.

کسی فارسی را در گفتار و نوشتار به جای عربی برگزیند. ما روایاتی در این باب نقل کرده‌ایم، از جمله: آن حضرت (ص) فرمود هر کس به عربی نیک سخن می‌گوید، فارسی نگوید که موجب نفاق می‌گردد. نیز فرموده است هر کس به فارسی سخن بگوید، خباثش فزونی یابد و از مردانگی‌اش کاسته گردد» (المستدرک، ۹۸/۴).

بعدها ابن تیمیه برخی از این روایات را تکذیب کرد. از جمله روزی از او پرسیدند: در روز رستاخیز به چه زبان با مردمان سخن خواهند گفت؟ آیا راست است که زبان آتش نشینان فارسی و آن بهشتیان عربی است؟ وی خردمندان پاسخ داد که خبری در این باره به دست نرسیده و اینکه فارسی زبان دوزخ و عربی آن بهشت باشد درست نیست و اساساً هر گونه بحث در این باره یاهو گویی است. اما او به دنبال این نظر می‌افزاید: برخی از متأخران می‌گویند که مردم دوزخ به زبان فارسی پاسخ می‌گویند (احمد بن عبدالحلیم، ۳۰۰/۴).

شیکد (Zoroastrian) 148) فهرستی از محرمات اسلامی به دست داده که تنها به سبب آن که ایرانی بوده‌اند، تحریم شده‌اند و از آن جمله است نوشتن قرآن به زبان فارسی (نیز نک: دانشنامه، ذیل «ترجمه»؛ درباره احادیث ضد فارسی، نک: 148-9؛ همو در ایرانیکا، ذیل Hadith بخش ۵؛ اشپولر، ۱/۴۲۰).

۴- اما فارسی دوستان، حتی آنانی که به زبان عربی تألیف می‌کردند، در برابر این یورش خانمانسوز بی‌کار ننشستند و با همان حربه به دفاع از خود برخاستند. اما نکته‌ای که باز باید بر آن تأکید کرد، این است که ایشان هیچگاه نسبت به زبان عربی بی‌حرمتی روا نداشتند.

نخستین منبع که ترجمه و تفسیر رسمی قرآن (معروف به ترجمه تفسیر طبری) است، فارسی را به اندازه عربی، اصیل و کهن می‌سازد و می‌گوید (۵/۱): این زبان پارسی از قدیم باز دانستند از روزگار آدم تا روزگار اسماعیل... همه پیغامبران و ملوکان زمین به پارسی سخن گفتندی»، سپس می‌افزاید که هم اسماعیل بود که اول بار به عربی سخن گفت.

در دورانهای بعد، فارسی را زبان خدا و رقیب جدی عربی (زبان قرآن) پنداشتند و این حدیث را آوردند که «هر گاه خداوند خشمناک باشد، به عربی وحی می‌فرستد و

چون خشنود باشد به فارسی» (ذهبی، احادیث مختاره، ۲۴ با ارجاع محقق به ابن عدی، الکامل، ۱۸۱۷/۲؛ ابن جوزی، فی الموضوعات، ۱/۱۱۰...؛ نیز نک: شیکد، *Zoroastrian*، 149). همین معنی به گونه دیگری نیز نقل شده: «هرگاه خداوند اراده امری کند که در آن نرمی باشد، به فرشتگان مقرب به فارسی دری وحی می فرستد و چون کاری خواهد که در آن خشونت باشد، آن را به عربی جهریه، یعنی عربی آشکار وحی می کند» (سیوطی، ۷۱). فرهنگ جهانگیری (همانجا) به نقل از تفسیر دیلمی (سده ۴) می گوید که میکائیل به حضرت پیامبر (ص) خبر داد که خداوند به زبان فارسی گفته است «چون کنم با این مشت ستمکار جز آنکه پیامرم» یا «چون کنم با مشتت خاک مگر پیامرم». نیز پنداشته اند که خداوند در برخی شرایط، با بندگان خویش به زبان فارسی سخن گفته: درباره روزبهان، سیری نقل کرده اند که طی آن، وی روی خدا را دیده و «حق با او بلسان الفارسیه» سخن گفته است (روزبهان نامه، ۱۶۹).

فارسی دوستان تردید نداشتند که زبان مردم بهشت، فارسی، یا فارسی و عربی بوده است. در حدیث بسیار معروفی که به چند گونه روایت شده، آمده است که «زبان / کلام / لسان) بهشت نشینان، عربی و فارسی دری (یا: و سپس فارسی دری) است» (حصکفی، ۵۲۱/۱؛ برهان قاطع، ذیل «دری...») برخی از منابع، کلمه عربی را از حدیث انداخته زبان بهشت را یکسره فارسی کرده اند (واعظ بلخی، ۲، ۱۷؛ محبی، ۴۷۷۸؛ برهان قاطع، همانجا).

برای آنکه اعتبار و تقدس فارسی مسلم تر شود، کوشش دیگری نیز کرده اند، از این قرار که آن را زبان معمول میان فرشتگان آسمان قرار داده اند. محمد بلخی (ترجمه فارسی فضائل بلخ، ۲۹) عبارات واعظ بلخی را چنین ترجمه کرده: «ملائکه در گردش عرش عظیم اند، کلام ایشان به فارسی دری ست... پارسی دری، زبان اهل بلخ است» (نیز نک: برهان قاطع، همانجا).

موضوع سخن گفتن حضرت پیامبر (ص) به فارسی نیز باید یکی از ابزارهای دفاع از فارسی باشد. یک نمونه از این سخن گفتن آنجاست که ابن عباس می گوید پیامبر (ص) به فارسی سخن گفته: «روزی سلمان بر وی وارد شد و حضرت فرمود «درستی و شادیه» یعنی، مرحبا و اهلا» (فلقشندی، ۱/۱۶۶).

موضوع دیگر، خواندن نماز به زبان فارسی است که برای سده‌های اول و دوم، چنان که در فتوای ابوحنیفه دیده می‌شود، امری پذیرفتنی جلوه می‌کند. اما برای سده چهارم هجری که در آن بیشتر مردم ایران به اسلام گرویده‌اند و پس از سیصد سال همنشینی با عربها، بازبان عربی نیز خو گرفته‌اند و از آن گذشته ایران خود خاستگاه زبان عربی شده، دیگر نمی‌دانیم چرا باید نماز را به فارسی خواند و اصرار برخی از نویسندگان بر این امر زاده چیست. در این قرن مردی به نام ابو عبدالله حسین بصری (۳۰۸-۳۶۹ در بغداد) معروف به جعل که در خراسان شهرت بسیار داشت (ابن ندیم، ۲۲۲) چندین کتاب تألیف کرد که ظاهراً هیچکدام بر جای نمانده‌اند، اما عناوین آنها نیز خود جالب توجه است: «کتاب نوشیدنی‌ها و حلال ساختن نینذ خرما»، «کتاب تحریم متعه» و سرانجام کتاب *جواز الصلاة بالفارسیة* (جواز خواندن نماز به فارسی) (ابن ندیم، ۲۶۱). نمی‌دانیم هدف نویسنده از این کتاب سوم چه بوده. آیا توده‌های عظیمی از مردم ایران هنوز سخت با عربی بیگانه بوده‌اند چندان که توان حفظ کردن چند آیه را هم نداشته‌اند؟ آیا تلفظ عربی شان آنقدر ناهنجار بوده که دانشمندان ترجیح می‌دادند نماز این گروه از مردم به فارسی باشد؟ آیا جعل می‌خواسته است بدین وسیله بر اعتبار و حتی تقدس زبان فارسی بیفزاید؟

کتابشناسی

- ابن الندیم، الفهرست، تهران، ۱۳۵۰.
- ابوحاتم بستنی، المجروحین، حلب، بی تاریخ، جامع علوم انسانی.
- ابونعیم، ذکر اخبار اصفهان، بریل، ۱۹۳۱م، ترجمه فارسی، نورالله کسائی، تهران، ۱۳۷۷.
- احمد بن عبدالحلیم، کتب و رسائل و فتاوی این تیمیه فی العقیده، به کوشش عبدالرحمن النجدی، مکتبه ابن تیمیه.
- اشپولر، برتولد، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه عبدالجواد فلاطوری، تهران، ۱۳۴۹.
- انجوی شیرازی، میر جمال الدین، فرهنگ جهانگیری، به کوشش رحیم عقیفی، مشهد، ۱۳۶۱.
- تبریزی، محمد حسین بن حلف، برهان قاطع، به کوشش دکتر معین، ۱۳۵۷.

- ترجمه تفسیر طبری، به کوشش حبیب یغمایی، تهران، ۱۳۵۶.
- تفلیسی، قانون ادب، تهران، ۱۳۵۰.
- حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، بیروت، ۱۹۹۰.
- حصکفی، الدر المختار، بیروت، ۱۳۸۶ق.
- ذهبی، الاحادیث المختارة، مدینه، ۱۴۰۴ق.
- همو، الكشف الحثیث، بیروت، ۱۴۰۷ق.
- همو، میزان الاعتدال، بیروت، ۱۹۹۵م.
- الرافعی القزوینی، التدوین فی اخبار قزوین، تهران، ۱۳۷۶.
- سلطانی، سلطان علی، فرهنگ و مردم ایران، تهران، ۱۳۸۱.
- سیوطی، الاحادیث الموضوعة من الجامع الکبیر، بیروت، ۱۹۸۸.
- شیرویه دیلمی، النردوس بمأثور الخطاب، بیروت، ۱۹۸۶.
- طبری، تاریخ الامم و الملوک، بی جا، دارالهلل، ۲۰۰۳.
- عبدالله بن محمد بن ابی شیبہ، المصنف، ریاض، ۱۴۰۹ق.
- قلقشندی، صبح الأعشی، قاهره، ۱۴۸۳ق/۱۹۶۳م.
- مافروخی، محاسن اصفهان، ترجمه حسین بن محمد آوی، به کوشش عباس اقبال، تهران، ۱۳۲۸.
- محبی، خلاصة الاثر، دمشق، ۱۹۸۳م.
- مقدسی، ابو عبدالله، احسن التقاسیم، لیدن، ۱۹۰۶م.
- نرشخی، تاریخ بنار، تلخیص محمد بن زفر (بعد از ۵۷۴) از ترجمه قباوی (۵۲۲ق)، تهران، ۱۳۶۲.
- واعظ بلخی، فضایل بلخ، ترجمه عبدالله محمد بلخی (۶۷۶ق)، تهران، ۱۳۵۰.